

لطفاً به این مقاله چنین ارجاع دهید:

اصغرپور ماسوله، احمد رضا (۱۳۸۶) مروری بر کتاب ایدئولوژی آلمانی اثر مارکس، تاریخ بازیابی روز، ماه، سال از سایت www.hbakhshi.com

مروری بر کتاب ایدئولوژی آلمانی اثر مارکس

احمد رضا اصغرپور ماسوله

چکیده یکی از مهمترین آثار مارکس جوان، کتاب ایدئولوژی آلمانی است که با مشارکت انگلس نوشته شده است. این کتاب سالها بعد از درگذشت مارکس به چاپ رسید. ایدئولوژی آلمانی حاوی نکات بسیار مهمی از دیدگاههای مارکس درباره ماتریالیسم تاریخی و جامعه کمونیستی است. مارکس به بررسی ادوار تاریخی جامعه پرداخت و جامعه بی طبقه کمونیستی را که در آن انسان از بندها آزاد می شود را مژده داد. چنین جامعه ای مامنی برای بروز تمام استعدادهای بشری است.

کلیدواژه ها مارکس، انگلس، ایدئولوژی آلمانی، طبقه، ماتریالیسم دیالکتیک، طبقه، کمونیسم

مقدمه

مارکس و انگلس در پاییز سال ۱۸۴۵، هنگامی که در بروکسل بودند شروع به تالیف اثری کردند که هدف اصلی آن پاسخ به دیدگاههای فوئرباخ، باوئر و شتیرنر بود. در ابتدا قرار بود موزس هس هم در این تالیف با آنها مشارکت کند که بعداً منصرف شد. (طبری، ۱۳۶۸: ص ۳۲۰)

مارکس و انگلس به شدت بر روی تالیف این اثر کار کردند اما بعداً از انتشار آن منصرف و آنرا به کناری نهادند. تا اینکه این کتاب برای اولین بار در سال ۱۹۳۲ در شوروی سابق به زبان آلمانی منتشر شد. ترجمه انگلیسی کتاب در سال ۱۹۶۴ منتشر شد یعنی حدود ۱۲۰ سال بعد از نوشته شدن کتاب! (طبری، ۱۳۶۸: ص ۳۲۰). انگلس با آنکه در تالیف کتاب مشارکت داشت اما خود بعدها اعلام کرد که مارکس نقش اصلی را به عهده داشته است. (طبری، ۱۳۶۸: ص ۳۲۱).

ایدئولوژی آلمانی

بحث اصلی مارکس در این کتاب مقابله با اندیشه های هگلیان جوان است (لنین به نقل از فدوسیوف و دیگران، ۱۳۸۴: ص ۳۷). مارکس می نویسد: تمامی بدنه نقد فلسفی آلمان از اشتراوس گرفته تا شتیرنر، به نقد پنداشتهای دینی خلاصه شده است (مارکس و دیگران، ۱۳۷۹: ص ۲۸۴). به عنوان مقدمه مارکس و انگلس به مقابله با ایدئالیسم هگلی، دیدگاه خود را با مقدمات مشخصا مادی آغاز کردند. همچنین برای فائق آمدن بر ماتریالیسم اولیه که دیدگاه متافیزیکی غیرقابل تغییر بودن طبیعت را مطرح می ساخت، مارکس و انگلس تاریخی بودن شرایط طبیعی که انسان در آن می زید مطرح کرد. او خط تمایزی میان آنچه از طبیعت که انسان فقط آن را در می یابد با آنچه که فعالیت خود او ساخته می شود کشید. تاکید مارکس بر فعالیت تاریخی انسان است. فعالیتی که مداوم است و پایان ناپذیر (لنین به نقل از فدوسیوف و دیگران، ۱۳۸۴: ۳۹-۳۸). مارکس در نخستین پیش گزاره خود را چنین مطرح می کند: "...زندگی بیش از هر چیز مستلزم خوردن و نوشیدن، مسکن داشتن، پوشیدن و چیزهای دیگر است. بنابراین نخستین کنش تاریخی، تولید وسایل ارضای این نیازها، تولید خود زندگی مادی است" (مارکس و دیگران، ۱۳۷۹: ص ۳۰۳). او به شدت به فوئرباخ انتقاد می کند که بررسی انسان و جامعه به تاریخ و تغییر بی توجه است و هر زمان هم که می خواهد به تاریخ توجه از ماتریالیسم خود باز می ماند (مارکس و دیگران، ۱۳۷۹: ص ۳۰۳).

محیط طبیعی مشخص، شرایط مادی واقعی برای وجود و توسعه جامعه انسانی است و ساخت فیزیکی و بدنی رویه او را نسبت به محیط طبیعی معین می سازد. فعالیت انسانی عامل قاطع موثر بر تاریخ است. فعالیت انسانی دارای دارای دو جنبه است: تولید (رابطه فعال انسانها با طبیعت و تاثیر آنها بر آن) و مراده^۱ (روابط انسانها با یکدیگر خصوصا در روند تولید). با آنکه تولید و مراده بر هم موثر هستند اما تولید عامل قاطع است. نقطه تمایز انسان و حیوان تولید کننده بودن انسان است و تاریخ اجتماعی انسان با تولید توسط او آغاز می شود. اولین دلیل انسانها برای تولید، نیازهای اولیه آنها مانند غذا، پوشیدن، لباس و استراحتگاه است. مارکس در این کتاب بر نقش اساسی و اصلی تولید مادی در حیات جامعه تاکید می کند. (لنین به نقل از فدوسیوف و دیگران، ۱۳۸۴: ۳۹). مارکس می نویسد:

این شیوه تولید نباید صرفا بازتولید هستی جسمانی افراد تلقی گردد، بلکه باید دانست که آن، شکل معینی از فعالیت این افراد، شکل معینی از ابراز وجودشان، شیوه زندگی آنان به شکل معینی است. افراد آنگونه اند که زندگی شان نشان می دهد. بنابراین چستی آنان با تولید آنان یعنی با اینکه چه تولید می کنند و چگونه تولید می کنند، مطابقت دارد. از این رو چستی افراد، وابسته شرایط تولید مادی آنان است (مارکس و دیگران، ۱۳۷۹: ص ۲۸۸).

از دیدگاه مارکس نوع روابط اجتماعی، نوع تداخل با نیروهای مولد را تعیین می کند، که در مرحله خاصی از تحول آنها به تضاد با نیروهای مولد می انجامد، این تضاد با انقلاب اجتماعی حل می

^۱ توضیح اینکه در ترجمه کتاب کارل مارکس از نگاه آثارش که این مطلب از آن نقل شده است از واژه تداخل استفاده شده است اما در کتاب شناخت و سنجش مارکسیسم، احسان طبری از کلمه مراده استفاده کرده است که با توجه به اشراف طبری مناسب تر به نظر می رسد.

شود، شکل قدیمی مراوده که پژمرده می شود، به شکل جدیدی تبدیل می شود که در مقایسه با آن دارای نیروهای مولد توسعه یافته تری است. این روابط جدید متعاقبا به نوبه خود انطباق با نیروهای مولد توسعه یافته را از دست می دهد و مانعی در راه رشد آن می گردد و از طریق انقلاب شیوه جدیدتری از مراوده به دنبال آن می آید. از این رو در تمام مراحل تحول تاریخی، حلقه‌ای از پیوستگی مابین مراحل پیشرونده استوار است. (لنین به نقل از فدوسیوف و دیگران، ۱۳۸۴: ۴۰).

لنین معتقد است با این دیدگاه مارکس می توان تمام تاریخ ادوار بندی کرد. در طول تاریخ جامعه از یک صورتبندی (Formation) به دیگری تغییر شکل می یابد. (لنین به نقل از فدوسیوف و دیگران، ۱۳۸۴: ۴۱).

"نخستین تحول طبیعی در تقسیم کار، که در بر دارنده اولین شکل مالکیت قبیله ای بود، متناسب با روابط اولیه تاریخی بوده است. گذار از این مرحله به مرحله بعدی تحول تاریخی با رشد نیروهای تولیدی معین می شود، گذاری از تقسیم کار طبیعی به اجتماعی که جامعه به طبقات را تشکیل داد. این تحول گذاری از جامعه بی طبقه به جامعه طبقاتی بود. با تقسیم کار اجتماعی همچنین پدیده های اجتماعی چندی انشقاق یافتند: از قبیل مالکیت خصوصی، دولت و بیگانگی فعالیت اجتماعی. دومین شکل مالکیت، مالکیت باستانی است. سومین مالکیت فئودالیت و چهارمین مالکیت بورژوایی است. در حقیقت اشکال تئوری اجتماعی از شناسایی و تحلیل اشکال پیشرونده مالکیت که در یک مرحله اصلی از تحول تاریخی مسلط است، آغاز می شود" (لنین به نقل از فدوسیوف و دیگران، ۱۳۸۴: ۴۲).

توسعه نیروهای مولد در جامعه بورژوایی دو پیش شرط اصلی مادی را برای انقلاب پرولتاریایی و کمونیستی آماده می کند. اولاً تولید به سطح بالایی رشد کرده و در تضاد بنیادین با مالکیت خصوصی قرار می گیرد و ثانياً پرولتاریزه شده توده ها منجر به شکل گیری طبقه انقلابی می شود. انقلاب کمونیستی مالکیت خصوصی را ملغا می کند و در گذار به جامعه بی طبقه موثر است (لنین به نقل از فدوسیوف و دیگران، ۱۳۸۴: ۴۲). مارکس در این باره می نویسد:

این بیگانگی (اصطلاحی که استفاده از آن تنها برای فیلسوفان قابل درک خواهد بود) البته تنها می تواند با توجه به دو پیش گزاره عملی الغاء گردد. برای اینکه قدرتی تحمل ناپذیر گردد، یعنی قدرتی که مردم علیه آن انقلاب کنند، باید الزاما توده بزرگی از بشریت را سلب اعتماد کرده باشد، و افزون بر این باید جهانی از ثروت و فرهنگ موجود در تضاد باشد، این دو پیش گزاره مستلزم افزایش هنگفتی در نیروی مولد، درجه بالایی از توسعه آن است. و از سوی دیگر این توسعه نیروی مولد، (که در عین حال به معنای موجودیت تجربی بالفعل انسانها در هستی جهانی، تاریخی شان به جای هستی محلی شان است) پیشگزاره عملی مطلقا لازمی است، زیرا بدون آن نداری و بی چیزی، کمبود، فقط همگانی می شود و به سبب کمبود، مبارزه بر سر لوازم ضروری دوباره آغاز خواهد شد و همان پلیدی های کهن ناگزیر باز خواهد گشت (مارکس و دیگران، ۱۳۷۹: ص ۳۱۲).

مارکس و انگلس در این کتاب به بررسی تمایزات طبقاتی و روابط اجتماعی پرداختند. آنها برای اولین بار طبقه اجتماعی را با چنین منظوری بررسی کردند و رابطه بین شکل گیری و تحول طبقات

اجتماعی را با تحولات مادی جامعه، از دید خود اثبات کردند. (لنین به نقل از فدوسیوف و دیگران، ۱۳۸۴: ۴۳).

آنها همچنین به بررسی دولت پرداختند و رابطه آن را با قانون و مالکیت بررسی کردند. آنها به طور خاص به دولت بورژوازی به عنوان روبنا پرداختند. آنها چنین دولتی را تنها تشکیلاتی می دانستند که بنا به مصالح طبقه بورژوا بوجود آمده است. دولت نتیجه مستقیم تقسیم جامعه به طبقات است و بعد نابودی طبقات در جامعه دولت هم از بین خواهد رفت (لنین به نقل از فدوسیوف و دیگران، ۱۳۸۴: ۴۳).

مارکس و انگلس در این کتاب به ایدئولوژی و آگاهی و انواع آن هم پرداخته اند.

مهمترین نتیجه گرفته شده از دیدگاه ماتریالیسم تاریخی این است که انقلاب پرولتریایی و کمونیستی ضرورتی تاریخی و حتمی است. مارکس و انگلس بر خلاف اتویپاگراها که کمونیسم تنها طرحی برای آینده می دانستند، کمونیسم آینده حتمی و عینی می دانستند که اوضاع فعلی را نابود خواهد کرد (لنین به نقل از فدوسیوف و دیگران، ۱۳۸۴: ۴۵). مارکس می نویسد:

کمونیسم برای ما اوضاع و احوالی نیست که باید استقرار یابد، آرمانی که واقعیت ناگزیر است که خود را با آن منطبق کند. ما کمونیسم را آن جنبش واقعی می خوانیم که وضع موجود اشیاء را ملغا سازد. شرایط این جنبش از پیشگزاره اکنون موجود نتیجه می شود (مارکس و دیگران، ۱۳۷۹: ص ۳۱۶).

از دیدگاه لنین این واقعیت اثبات شده است که تضاد بین نیروهای مولد و شکل مراوده، بنیانی علمی برای هر انقلاب اجتماعی است. این تضاد به وجود خواهد آمد و به همین دلیل شهرهای بزرگ صنعتی مراکزی هستند که انقلاب کمونیستی از آنها آغاز می شود. (لنین به نقل از فدوسیوف و دیگران، ۱۳۸۴: ۴۵).

در عین اینکه مارکس و انگلس بر نابودی دولت در جامعه کمونیستی تاکید می کردند اما معتقد بودند که برای رسیدن به آن مرحله نباید از قدرت سیلسی چشم پوشی کرد. بنابراین بنا به گفته انگلس طبقه پرولتρία باید دارای نیروی سیاسی سازمان یافته باشد تا بتواند با استفاده از آن، سرمایه داری را به عقب براند (لنین به نقل از فدوسیوف و دیگران، ۱۳۸۴: ۴۶).

مارکس و انگلس در عبارتی در ایدئولوژی آلمانی می گویند: انقلاب ضروری است نه تنها به این خاطر که طبقه حاکم نمی تواند به شیوه دیگری ساقط شود، بلکه به این خاطر که طبقه سرنگون کننده آن تنها می تواند از طریق یک انقلاب موفق شود خودش را از طریق تمام آلودگیهای قرون رهایی بخشد و یک بار دیگر بر بنای جامعه ای نوین مجهز شود (لنین به نقل از فدوسیوف و دیگران، ۱۳۸۴: ۴۶).

مارکس و انگلس تاکید کردند که سازمان کمونیستی اساسا اقتصادی است و تحت کنترل افراد متفق خواهد بود، و در آن جامعه به عنوان یک کل در نظر گرفته می شود و هیچ تمایزی در طبقات نخواهد بود. یعنی هیچ طبقه ای بر دیگران تسلط نخواهد داشت. هیچ تضادی بین شهر و روستا و یا بین کار یدی و فکری وجود نخواهد داشت. کار فعالیتی تحت فشار نخواهد بود و فعالیت خودانگیخته انسانهای حقیقی خواهد بود.

منابع

فدوسیوف و دیگران (۱۳۸۴) کارل مارکس از نگاه آثارش، ترجمه قاسم پوینده دل، نشر آهنگ قلم.
طبری، احسان (۱۳۶۸) شناخت و سنجش مارکسیسم، انتشارات امیر کبیر، تهران.
مارکس، کارل و دیگران (۱۳۷۹) لودویک فوئرباخ و ایدئولوژی آلمانی، ترجمه پرویز بابایی، نشر چشمه، تهران.